



كد خبر : 10641749



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۷ ۱۴:۰۳

تفسیر سوره حشر جلسه 03 (تدریس: مشهد مقدس)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ} {1} هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ {2} وَ لَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْغُلَاءَ لَعَذَبْنَاهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ {3} ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ {4}

اموري که در آیه قبل مانده بود عبارت از این است که {هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ} حصر است؛ يعني این کار فقط از خدا ساخته است مسلمين مدّت ها بني‌نضير را محاصره کرده بودند؛ اما این جلای وطن و پیروزي بر يهودي‌ها فقط و فقط از راه امدادهاي غيبي بود. در این‌گونه از موارد خدای سبحان فعل را از انسان سلب می‌کند و به خودش اسناد می‌دهد؛ نظیر آنچه که در سوره «انفال» بیان کرد. در آیه هفده سوره «انفال» این‌چنین آمد: {فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ} [1] با اینکه مجاهدین در جنگ‌ها در اثر امداد غيبي، فعل از اینها سلب شد به خدا اسناد یافت فرمود: {فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ}؛ شما دشمنان را از بین نبردید این کمک غيبي حق بود که آنها را از پا در آورد. بعد به دنبال آن هم به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: {وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى}. [2]

مطلب دوم آن است که اینکه فرمود: {مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ}، بالاتر از مطلب اول را یادآور می‌شود. در مطلب اول این بود کاری از شما ساخته نبود، در مطلب دوم این است که نه تنها از دست شما کاری ساخته نبود، اصلاً به فکر شما هم نمی‌آمد، هرگز فکر نمی‌کردید که پیروز می‌شوید: {مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ}.

مطلب سوم این است که يهودي‌ها خود را در برابر الله قرار نمی‌دهند، چون به الله معتقدند؛ يهودي‌ها خود را در برابر رسول الله قرار می‌دهند، چون مقابله با رسول از آن جهت که رسول است به منزله مقابله الله است، لذا خدای سبحان فرمود: اینها فکر می‌کردند قلعه‌هاي اینها، آنها را از خدا نجات می‌دهد؛ يعني اینها رو در رو با الله هستند. اگر کسی رسالت رسول برای او ثابت نشود، هرگز نمی‌گویند او در برابر الله ایستاد؛ ولی اگر رسالت رسول برای کسی ثابت شد، با حفظ شناخت رسول، مقابله با رسول به منزله مقابله با الله است. در مسائل اثباتی بیعت با رسول به منزله بیعت با الله است: {الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ} [3] یا {مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ}؛ [4] در مسائل سلبی هم این‌چنین است که مقابله با رسول به منزله مقابله با الله است.

يهودي‌ها کاملاً رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌شناختند. در سوره مبارکه «بقره» آیه 146 این‌چنین آمده است که {الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ} همان‌طوری که پدر اعضاي خانواده را به خوبی می‌شناسد، آنها هم وجود مبارك حضرت را کاملاً شناختند، زیرا همه آثاری که در کتاب آسمانی خواندند در حضرت یافتند، هیچ جا برای شبهه نبود؛ اگر معجزات بود که دیدند و اگر مشخصات بود دیدند، هم علایم را یافتند، هم معجزات را مشاهده کردند: {الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ}. بنابراین اگر کسی مقابله با رسول کند بعد از معرفت رسول، به منزله مقابله الله است، لذا فرمود اینها فکر می‌کردند در برابر الله مصونیتی دارند.

اگر کسی کاخ‌هاي مستحکمی بنا کرد که از مرگ نجات پیدا کند، این را قرآن کریم فرمود دیر یا زود می‌میرد: {وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ}؛ [5] ولی يك وقت قصرهاي مستحکم بنا می‌کند که در برابر

رهبران مذهبی بایستند؛ این را قرآن تهدید به هلاکت می‌کند، نه به مرگ طبیعی. در سوره مبارکه «شعراء» از آیه 128 به بعد این‌چنین است: {أَتَبْلُونَهُ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ * وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ}؛ [6] فکر می‌کردید که خالد و جاودانه خواهید ماند. {وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ}؛ [7] در هنگام بطش و غضب هم جبارانه اعمال قهر می‌کردید. {فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا * وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ * أَمَدُّكُمْ بِالنَّعَامِ وَ بَنِينَ * وَ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ * إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعظت أَمْ لَمْ تَكُنْ مِّنَ الْوَاعِظِينَ * إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ}؛ [8] به پیامبر خود می‌گفتند چه موعظت بکنی، چه موعظت نکنی، در ما بی‌اثر است، این حرف‌های شما کهنه‌شده است؛ یعنی قبل از چندین قرن این حرف بود. این حرف که حرف انبیا کهنه شده است، خلاصه يك حرف کهنه‌ای است، حرف تازه‌ای نیست؛ آنها در دیر زمان می‌گفتند این حرف کهنه شد: {إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ * وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ * فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ}؛ [9] این {فَأَهْلَكْنَاهُمْ} غیر از آن است که {أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ}؛ آن درباره مرگ عادی است این درباره مرگ تعذیبی.

مطلب بعدی آن است که برخی‌ها از مفسرین احتمال دادند که ضمیر {فَأَتَاهُمُ اللَّهُ} به مؤمنین برگردد. {فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا}؛ یعنی «فأت المؤمنین نصر الله من حيث لم يحتسبوا»؛ کمک غیبی خدا از راهی که اینها فکر نمی‌کردند نصیب مسلمین شده است. این با سیاق آیه سازگار نیست، چون آنچه که قرآن درباره مؤمنین سخن گفت، با ضمیر جمع حاضر است و همه این ضمیرهای جمع غایب به یهودی‌های بنی‌نضیر برمی‌گردد، نه با گذشته این جمله مناسب است، نه با آینده این جمله که فرمود: {وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ}؛ ضمیر {قُلُوبِهِمْ} همه به یهودی‌های بنی‌نضیر برمی‌گردد. بنابراین {فَأَتَاهُمُ اللَّهُ}؛ یعنی «فأتاهم» یهودی‌های بنی‌نضیر را خذلان الهی {مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا}؛ چه اینکه از این نظر آیات فراوانی هم هست؛ نظیر آنچه که در آیه 26 سوره «نحل» آمده: {قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوَقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ}؛ یعنی خدای سبحان در برابر مکر اینها نا به هنگام اینها را گرفت و غافلگیرشان کرد؛ مثل کسی که در خانه نشسته، سقف آن مجلل است، دیوارش مستحکم است؛ ولی پایه‌ها در شرف انهدام است، این‌چنین نبود که اینها در خانه نشسته بودند و در سر و برانی پایه، سقف خانه روی سر اینها آمد، این تمثیلی است فرمود: {فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ}؛ یعنی فرمان خدا از راه قاعده و پایه‌های خانه اینها شروع شده است و پایه‌های اینها را لرزان کرد {فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوَقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ}؛ پس این {فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا}، این ضمیرها همه به آن یهودی‌های بنی‌نضیر برمی‌گردد.

مطلب بعدی آن است که نفرمود این قلعه‌ها را هم یهودی‌ها خراب می‌کردند و هم مسلمین خراب می‌کردند. نفرمود «يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ وَ يَخْرِبُوا بُيُوتَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ»؛ دوتا تخریب یا دوتا إخراب نیست، فقط یکی است؛ فرمود: {يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ}؛ نفرمود هم یهودی‌ها خراب می‌کردند و هم مسلمین خراب می‌کردند. فرمود یهودی‌ها با دست خود و با دست مسلمین، خانه‌های خود را خراب

کردند این شدّت تعذیب است. اگر چیزی مورد علاقه انسان باشد و انسان با دست دشمن خود مورد علاقه خود را از بین ببرد، این يك شدّت عذاب است. اگر می‌فرمود خانه‌های اینها را هم مؤمنین خراب می‌کردند، هم خودشان خراب می‌کردند؛ این آن شدّت عذاب را تفهیم نمی‌کرد؛ اما فرمود خانه‌های آنها را خود اینها خراب می‌کردند؛ منتها يك مقدار با دست خود خراب می‌کردند و يك مقدار با دست مؤمنین خراب می‌کردند: {يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ}.

مطلب بعدی آن است که درباره کلمه «اعتبار» که فرمود: {فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ}؛ در کلمه اعتبار ملاحظه فرمودید که از عبرت، عبور و گذشت است و کلمه «عِبْرَة» و اشک را هم که عبره می‌گویند برای آن است که از چشم عبور می‌کند و به صورت می‌ریزد. اگر کسی طوری گریه کند که فقط چشم او تر بشود این عبره نیست؛ اینکه درباره سیدالشهداء (سلام الله علیه) نقل شده است که حضرت فرمود: «قَتِيلُ الْعِبْرَاتِ»؛ [10] اگر کسی در مجالس سوگ آن حضرت به قدری گریه کند که فقط چشم او تر بشود این مصداق «قَتِيلُ الْعِبْرَاتِ» نیست، آن قدر باید اشک ریخت که این اشک از چشم عبور کند به این‌گونه برسد که بشود «عِبْرَة»، اشکِ عابر و گرنه عبره نیست.

اعتبار کردن آن است که انسان عبور کند از اَمّت گذشته به اَمّت حاضر، از نسل گذشته به نسل حاضر و این همان فلسفه تاریخ است، نه خود تاریخ قرآن کریم. وقتی مسائل علمی را مطرح می‌کند مبدأ و منتهای این دوتا مسئله را هم ذکر می‌کند؛ وقتی مسائل تاریخی را طرح می‌کند آغاز و انجام اینها را هم ذکر می‌کند؛ فرق علم با قرآن این است که علم در سیر افقی اشیا بحث می‌کند؛ یعنی يك معدن شناس فقط این‌چنین بحث می‌کند که این رده‌های کوه، این رده‌های خاک، چند میلیون سال قبل، فلان صورت بوده است، بعد این‌چنین شده است، بعد آن‌چنان می‌شود؛ این می‌شود علم، کشاورزی ایشان همین است، دامداری ایشان همین است، طب ایشان همین است و امثال آن. علوم تجربی اصولاً در سیر افقی اشیا بحث می‌کند؛ اما چه کسی کرد و چرا کرد، در علوم اصلاً مطرح نیست. قرآن کریم همه اینها را مطرح می‌کند؛ چه درباره علوم تجربی نظیر معادن، چه درباره کشاورزی، چه درباره دامداری که این خطوط کلی را تشریح می‌کند، اول و آخر این کارها را هم بازگو می‌کند؛ می‌فرماید خدا این کارها را کرده است و برای فلان هدف این کارها را کرده است. درباره تاریخ هم این‌چنین است يك مورّخ و قصّه‌نگار و گزارشگر، می‌گوید قومی در آن سرزمین زندگی می‌کردند، بعد جلای وطن کردند، دیگران آمدند، این سرزمین را گرفتند و آباد کردند و مانند آن؛ اما چه کسی اینها را بیرون برد، چرا اینها ویران شدند، چرا گروه دیگر جای اینها را پر کردند، این دیگر در علم تاریخ نیست. قرآن کریم وقتی این قصص را تعریف می‌کند این را روح می‌دهد؛ یعنی به این تاریخ، این روح را می‌دهد که خدای سبحان این گروه را ویران کرد و گروه دیگر را به جای او نشانده می‌فرماید: {فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ}؛ شما عبرت بگیرید! این يك اصل کلی است. این‌چنین نیست که مخصوص سرزمین حجاز و جزیره العرب باشد یا اختصاصی به قوم یهود داشته باشد، آن نژاد یا زبان و زمان دخیل باشد یا آن زمین خصوصیتی داشته باشد، این‌چنین نیست؛ خصوصیت زبانی، زمانی، زمینی هیچ کدام از اینها نقش ندارد، اگر نقش می‌داشت انسان

نمی‌توانست عبور بکند، آنها پابند بود. فرمود روحی در این‌گونه از امور حاکم است که از زبانی به زبان دیگر، از زمانی به زمان دیگر، از زمینی به زمین دیگر، از قومی به قوم دیگر می‌شود عبور کرد.

امام رازی در تفسیر خود می‌گوید ما در کتاب *محصول* که در اصول نوشتیم، به وسیله این آیه یا سایر آیات مشابه این ثابت کردیم که قیاس *حجت* است.^[11] قیاسی که اهل سنت آن را *حجت* می‌دانند، همین تمثیل ناقصی است که در منطق مردود شده است و هرگز این آیه دلالت بر *حجت* قیاس ندارد که امام رازی اصرار دارد که از این آیه *حجت* قیاس را استنباط کند. *حجت* را ملاحظه فرمودید که گفتند سه قسم است یا قیاس یا استقراء یا تمثیل است، زیرا بین مجهول و معلوم باید رابطه‌ای باشد. اگر بین مجهول و معلوم هیچ ارتباطی نبود هرگز نمی‌شود از مجهول به معلوم عبور کرد؛ این اصل کلی. ارتباط هم بیش از سه نحو نیست یا این مجهول و آن معلوم، هر دو زیر پوشش *یک* اصلاً هستند یا مجهول زیر پوشش معلوم است یا معلوم زیر پوشش مجهول است، لذا *حجت* در کتاب‌های منطقی به سه قسم تقسیم شد به قیاس و استقراء و تمثیل؛ این *یک* حصر عقلی است، نه حصر استقرایی. اگر معلوم و مجهول زیر پوشش *یک* اصل بود این را می‌گویند تمثیلی که جامع دارد و اگر مجهول زیر پوشش معلوم بود، این را می‌گویند قیاس و اگر معلوم سایه‌افکن مجهول بود، این را می‌گویند استقراء که با مشاهده جزئیات ما حال کلی را می‌فهمیم. هر کدام از این قیاس و استقراء و تمثیل دو قسم هستند یا عقیم است یا *مُنتج*. قیاس عقیم و منتج در منطق مشخص شد، استقرای عقیم و منتج مشخص است، تمثیل هم این‌چنین است. آنچه از این آیه و مشابه این آیه استفاده می‌شود این همان قیاس منطقی است که ما امامیه هم آن را *حجت* می‌دانیم، این همان تمثیل جامع‌دار است که به قیاس برمی‌گردد و ما هم آن را *حجت* می‌دانیم؛ این‌چنین نیست که قیاس مصطلح در اصول که همان تمثیل غیر *حجت* منطقی است با این آیه ثابت بشود. تمثیل منطقی که *حجت* نیست و به صورت قیاس در علم اصول مطرح هست آن است که حکمی بر موضوعی ثابت می‌شود، بدون اینکه ما راز و رمز ثبوت حکم را برای موضوع بدانیم، این حکم را به موضوع دیگر سرایت می‌دهیم بر اساس تناسب‌هایی که خود استنباط کرده‌ایم، این می‌شود قیاس؛ ولی اگر نکته ثبوت آن حکم برای این موضوع را خود دلیل طرح کند، این می‌شود قیاس منطقی، نه قیاس اصولی.

در این‌گونه از آیات به صورت شکل اول منطقی قرآن بیان دارد؛ در آیه بعد می‌فرماید سرّ اینکه ما یهودی‌های بنی‌نضیر را مستأصل کردیم این است که اینها با الله مقابله کردند، این صغرا؛ هر کس مقابله با الله کند سرکوب می‌شود، این کبرا؛ اینها سرکوب شدند. این پیدا است که قیاس مصطلح منطقی است، نه قیاس اصولی. {ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ}، این صغرا؛ {وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ}، این کبرا؛ چون کبرا کلی است به ما می‌گوید: {فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ}. این قیاس مصطلح منطقی است، نه قیاس اصولی باشد. پس تلاش امام رازی به جایی نرسید و نمی‌رسد.

و اما اینکه فرمود: {فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ}؛ {أُولِيَ الْأَبْصَارِ} را در آیات دیگر به صورت {أُولُوا الْأَلْبَابِ} یاد می‌کند و گاهی در بعضی از آیات نظیر آیه سوره مبارکه «نازعات» که جریان آل‌فرعون را بازگو می‌کند

می‌فرماید: {فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخِرَةِ وَ الْأُولَى * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى} [12] این {لِمَن يَخْشَى}؛ یعنی علما چون {إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ} [13] غیر عالم که نمی‌ترس. پس منظور از این {أُولَى الْأَبْصَارِ} همان {أُولُوا الْأَلْبَابِ} و منظور همان علمای هستند. اگر گاهی می‌فرماید: {إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى} چون فرمود: {إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ}، پس «إِنَّ فِي ذَلِكَ عبرة للعلماء»؛ این علما، همان {أُولَى الْأَبْصَارِ}، همان {أُولُوا الْأَلْبَابِ} هستند آن کسی که عبور بکند و بگوید این قضیه اختصاصی به گذشته ندارد، شامل حال ما هم می‌شود، این جزء {أُولَى الْأَبْصَارِ} است.

اما آیه بعدی که {وَلَوْلَا أَن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ} است؛ حکم جلاي وطن بر يهودي بني‌نضير تثبيت شد، هم تکویناً هم تشريعاً؛ رسول خدا(صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود شما بايد جلاي وطن كنيد، بايد از اینجا بیرون بروید! اگر قومي کوچ کردند سرزمین خود را ترك کردند، می‌گویند جلاي وطن کردند؛ جلا؛ یعنی روشنی و ظهور این {وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا} [14] یا «تَجَلَّى» [15] و امثال آن از همین ماده است کسی که از شهرت برخوردار است، مشهور است می‌گویند این «ابن جلی» هست؛ جلی یعنی روشن. اگر گروهی در سرزمینی زندگی کنند، آن سرزمین به وسیله خانه‌ها و اشجار و سکنه مستور است؛ وقتی رخت بربستند و سکنه رفت، خانه‌های ایشان ویران می‌شود، این درخت‌ها خشک می‌شود، آن زمین روشن و مُنجلی می‌شود؛ از این جهت اگر گروهی از دیار خود هجرت کردند، جلاي وطن شده است. این جلاي وطن بر يهود بني‌نضير تثبيت شد؛ اینها بايد این کار را می‌کردند. اگر خدای سبحان این حکم را برای يهود بني‌نضير تثبيت نمی‌کرد و نمی‌فرمود شما بايد ترك وطن كنيد، ممکن بود اینها را هم مثل يهود بني‌قريظه مستأصل و ریشه‌کن کند، عده‌ای را به اسارت بگیرند عده‌ای را هم بکشند. لذا فرمود: {وَلَوْلَا أَن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْأَخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ}؛ اینها در مسائل نظامی هم با مشرکین مکه در ارتباط بودند و هم در مسائل جاسوسی با منافقین داخلی همکاری می‌کردند؛ چنین گروهی بودند. اگر اینها را از جزیره‌العرب بیرون نمی‌کردند، در تمام جنگ‌هایی که اسلام در پیش داشت، هم از نظر مسائل اطلاعاتی آسیب می‌دید، هم از نظر مسائل نظامی، چون اینها متمکن و مال‌دار بودند و از همین راه می‌توانستند آسیب برسانند: {وَلَوْلَا أَن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْأَخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ}؛ اگر اینها مأمور به جلاي وطن نمی‌شدند ممکن بود؛ نظیر يهودي‌هاي بني‌قريظه به قتل و اسارت محکوم بشوند، با اینکه جلاي وطن به نوبه خود يك عذاب شديد است. در سوره مبارکه «نساء» جریان جلاي وطن را در حدّ قتل می‌داند. آیه سوره «نساء» این است که {وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمُ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَنْبِيئًا} [16] که مسئله جلاي وطن را در کنار قتل یاد کرده است؛ جلاي وطن هم يك عذاب رسوایی را به همراه دارد، گذشته از این دشواری؛ اما در برابر آن عذاب استیصال که ریشه‌کن بشوند و عذاب اسیرگیری، يك عذاب خفیف‌تری است، لذا فرمود اگر مسئله جلاي وطن بر اینها مقدّر نمی‌شد، اینها به يك عذاب دردناک‌تری معذب می‌شدند: {وَلَوْلَا أَن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْأَخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ}. این «واو» یا «واو» استیفاف است، این جمله، جمله تازه است یا اگر عطف است عطف جمله بر جمله است و عطف بر {لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا} نیست، چون آن جمله قبلی این است که اگر

خدا حکم جلای وطن را بر اینها تثبیت نمی‌کرد، اینها را در دنیا عذاب می‌کرد؛ ولی چون اینها محکوم به جلای وطن شدند، دیگر به عذاب دنیایی محکوم نشدند. اگر {و لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ}، عطف بر {لَعَذَابُهُمْ} باشد، معنای آن این است که این جلای وطن باعث شد که اینها در آخرت هم نجات پیدا کردند. در حالی که در آخرت یقیناً معذب هستند، پس این {و لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ} یا عطف جمله بر جمله است یا «واو» آن استیناف است، به قرینه عقلی که در خود آیه است.

چرا یهود بنی‌نصیر به این عذاب جلای وطن گرفتار شد؟ و چرا ما باید عبرت بگیریم که فرمود: {فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ}، برای اینکه {ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ}؛ اینها مشاقّه کردند؛ یعنی بین خود و بین دین، درّه و شقاقی ترسیم کردند که خود در یک شقّ قرار گرفتند و دین در شقّ دیگر قرار گرفت. «محادّه» به همین معناست، «مشاقّه» به همین معناست؛ در اواخر سوره مبارکه «مجادله» این است که {أَنَّ الَّذِينَ يُخَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ}؛ [17] آنها که مُحَادّه می‌کنند؛ یعنی حدّ خود را از حدّ قرآن و دین خدا جدا می‌کنند. خود را در یک حد می‌بینند و اسلام را در حدّ دیگر، به دنبال دین نیستند که در یک مسیر باشند، محادّه دارند؛ یعنی در حدّ جدایی دارند. مشاقّه هم این‌چنین است؛ یعنی اینها در یک طرف هستند، دین و قرآن در طرف دیگر: {ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ}، این صغرای قیاس؛ {وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ}، هر کس با خدا در افتد، خدا «شدید العقاب» است، این کبرا؛ چون این کبرا یک اصل کلی است به ما می‌فرماید: {فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ}؛ یعنی آنچه که درباره یهودی‌های بنی‌نصیر گذشت اختصاصی به گذشته ندارد، درباره دیگران هم هست و اینکه صغرا دو کلمه دارد و کبرا یکی، نباید توهّم کرد که حدّ وسط تکرار نشد، زیرا در صغرا این است که {ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ}، در کبرا این است که {وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ}، دیگر سخن از رسول نیست؛ سرّش این است که رسول «بما أنّه رسول» سَمَتی ندارد جز اینکه پیام الله را می‌آورد، حکم جدایی که برای رسول نیست؛ معصیت رسول؛ یعنی معصیت پیام و رسالت او، لذا در جمله اول سخن از رسول مطرح است، در جمله دوم سخن از رسول مطرح نیست، چون رسول «بما أنّه رسول» حکمی ندارد، مگر اینکه حامل پیام الهی است: {ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ}، این صغرای قیاس؛ {وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ}، هر کس در برابر ذات اقدس الهی موضع بگیرد، خدا «شدید العقاب» است. این لطف الهی است که در خیلی از موارد عقاب خدا و عذاب الهی را تلویحاً ذکر می‌کند، نه تصریحاً؛ وعده را تصریحاً ذکر می‌کند؛ اما وعید را تلویحاً ذکر می‌کند؛ یعنی می‌فرماید: {لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ}؛ [18] اما {وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ} «لأعذبَنَّکم» نیست، بلکه {لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ}؛ [19] این تلویح نشانه آن است که لطف خدا بیشتر از قهر الهی است؛ این یک مطلب. مطلب دیگر این است که این‌گونه از موارد این آیات، آیات انشایی است، نه اخباری؛ همه اینها تهدید هستند، تهدید اخبار نیست، بلکه انشاست و انشا صدق و کذب ندارد و اگر خدای سبحان خُلف وعید کرد، محال نیست. فرمود اگر کسی معصیت کرد من می‌گیرم؛ حالا نگرفت، عقاب نکرد، این‌چنین نیست که محذوری به همراه داشته باشد، چون این خبر نیست تا تخلف بشود و کذب در آید. نوع این تعبیرات، تعبیرات تهدیدی است، تهدید، مثل وعده لسان آن لسان انشاست و صدق و کذب ندارد. می‌فرماید اگر کسی معصیت کرد عقاب من شدید است، من او را توبیخ می‌کند. این

لسان، لسان تهدید است و لسان تهدید انشاست و اخبار نیست و اگر بعداً عمل نکرد، محذوری ندارد؛ این يك مطلب. و اگر هم اخبار باشد، نه انشا آیه سوره مبارکه «شوری» مخصّص این اطلاقات است. در خیلی از موارد این آیات اطلاق دارد که هر کسی معصیت بکند، خدا می‌گیرد؛ اما این آیه تخصیص خورده است به آنچه که در سوره «شوری» است آیه سی سوره «شوری» این است که {وَمَا أَصَابَكُمْ مِنَ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ}؛ یعنی همه مصائبی که به شما رسیده است، این دسترنج خود شماست؛ اما این چنین نیست که همه دسترنج شما را ما کیفر بدهیم، خدا از بسیاری از لغزش‌های شما می‌گذرد و این دعای معروف «يَا مَنْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ» [20] این جمله از این کریمه اقتباس شده است. فرمود از بسیاری از گناهان شما می‌گذرم. پس آن جمله اولاً تهدید و انشاست، نه اخبار؛ اگر هم اخبار باشد مقید یا مخصّص به آیه سی سوره «شوری» است فرمود: {وَمَا أَصَابَكُمْ مِنَ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ}؛ این {يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ} هم وعده است؛ اما چون حُلف وعده محال است، ما می‌دانیم یقیناً به وعده عمل می‌کند؛ ولی خلف وعید محذوری به همراه ندارد، ما هرگز یقین نداریم که خدا به وعید خود عمل بکند، لذا بین خوف و رجا به سر می‌بریم. اگر یقین داشته باشیم که به وعید خود عمل می‌کند که از نجا خود ناامید می‌شویم، چون احتمال عفو هست، بین خوف و رجا به سر می‌بریم.

اما درباره این {وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ}، ما یقین داریم که خدا عفو می‌کند، چون وعده است و حُلف وعده محال است؛ اما از چه کسی عفو می‌کند؟ از کدام گناه عفو می‌کند؟ اینها مُجَمَّل است. این قضیه به عنوان قضیه مُهمله یاد شده است، فرمود خدا از بسیاری از گناهان صرف نظر می‌کند، از چه کسی؟ از چه گروهی؟ آن گناهانی که خدا صرف نظر می‌کند چه قسم گناهان است؟ چون مشخص نیست بین خوف و رجا به سر می‌بریم. بنابراین این کبرای کلی که فرمود: {وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ}؛ از چند ناحیه امید رحمت را هم به همراه دارد: یکی اینکه نفرمود {وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ} حتماً «يَعَذِّبُهُمُ اللَّهُ»، بلکه تلویحاً فرمود: {فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ} و هم اینکه این وعید است و حُلف وعید میسر است و ثالثاً آیه سی سوره «شوری» هم مخصّص یا مقید این اطلاقات است.

آیه بعد آن است که فرمود: {مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ} [21] گاهی احکام استثنایی به عنوان قضایای شخصی در صدر اسلام اتفاق می‌افتد و آن این است که مشاقّه کار کفار و یهودی‌هاست: {مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا} این يك قضیه شخصیه است. در اسلام نهی شده است که شما در جنگ‌ها درختان را قطع نکنید؛ ولی در خصوص جریان إجلاي يهودي‌هاي بني‌نضير و جلاي وطن آنها مسلمين مجاز بودند که بعضی از درخت‌های آنها را قطع کنند و این برای رسوایی آنها بود، چون قطع درخت خدیی برای آنهاست. خانه‌های آنها که ویران شده، باغ‌های آنها هم ویران بشود تا رسوا بشوند. آنها عده‌ای اعتراض کردند که این چه کاری است که شما می‌کنید! شما که ما را از منکر باز می‌داشتید، از فحشا باز می‌داشتید قطع درخت يك کار منکری است! آیه نازل شد که این يك قضیه شخصیه است و فقط به دستور ذات اقدس

الهي است در خصوص این مورد: {مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ}؛ آن درخت خرماي خوش‌ثمر را مي‌گفتند «لینه»، آن درختي خرمايي که همچنان لوني نداشت مي‌گفتند «عجوه»؛ این لینه در مقابل عجوه است. فرمود درختي را که شما قطع مي‌کردید یا {قَائِمَةٌ عَلَى أَصُولِهَا} ایضا مي‌کردید، در خصوص این قضیه همه به اذن خداست، چون به اذن الله است، دیگر جا براي اعتراض نیست.

استدلالي امام رازي داشت از جمله {فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ} خواست قياس را استفاده کند، چون روش تفکر امام رازي، تفکر اشعري است. استدلال ديگري زمخشري در ذیل این آیه دارد که روش تفکر، او تفکر اعتزال است؛ مي‌گويد این دليل بر آن است که اجتهاد جايز است، [22] چرا؟ برای اینکه مجاهدين در همین جريان جلالي وطن يهودي‌هاي بني‌نضير، بعضی‌ها درخت خرما که لینه بود قطع مي‌کردند، بعضي درخت‌هاي عجوه را قطع مي‌کردند. از آنها که درختان عجوه را قطع مي‌کردند، مي‌گفتند چرا این درخت‌هاي غير مرغوب را قطع مي‌کنید، مي‌گفتند ما آن درخت‌هاي مرغوب را براي پیامبر گذاشتیم. آن کسی که درخت‌هاي مرغوب را قطع مي‌کرد از او اگر سؤال مي‌کردند، چرا درخت مرغوب را قطع مي‌کنی؟ مي‌گفتند «غیضاً للکفار»، چون هر دو هم کار حق مي‌کردند. هر دو هم کار حق مي‌کردند؛ زمخشري از این جريان مي‌خواهد استفاده کند که اجتهاد جايز است، اولاً و هر مجتهدی هم مُصِيب است، ثانياً. تفاوت امامیه با آنها در این است که امامیه اصل اجتهاد را تجویز مي‌کنند؛ اما قائل به تخطئه هستند، نه قائل به تصویب، نه اینکه هر مجتهدی مُصِيب باشد؛ اما آنچه که در خصوص این جريان واقع شد از باب اجتهاد نیست. اجتهاد سير در مفاهيم کلیه است؛ اینجا رسول اکرم(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اجازه داد آن درخت‌ها را قطع کنید، تخيير آن تخيير عقلي است، این استنباط از حکم کلی از يك روايت نیست، چون تخيير آن عقلي است، انتخاب افراد به دست خود مجاهدين بود. بعضي از مجاهدين درخت‌هاي مرغوب را قطع مي‌کردند «غیضاً للکفار»؛ بعضي‌ها غير مرغوب را قطع مي‌کردند که براي مسلمين مرغوب بماند. این يك تخيير عقلي است؛ تخيير عقلي کاري به استنباط ندارد، کاري به استنباط قانون کلی، از يك قاعده اساسي اصولي ندارد و چون مربوط به استنباط نیست این سخني که زمخشري در کشف دارد که دلالت مي‌کند بر اینکه هر مجتهدی مصیب است، چون اینها کار هر دو مصیب بود، این هم ناتمام است، نه اصل اجتهاد را مي‌شود از این قضیه استفاده کرد و نه اینکه هر مجتهدی مصیب است، مي‌شود از این قضیه استنباط کرد.

{مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أَصُولِهَا} این {فَيَاذَنْ لِلَّهِ}، خدا چرا اذن داد؟ {وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ}. این {وَلِيُخْزِيَ} عطف بر محذوف است يعني اذن خدا براي فوايد و منافع است: «لفوائد و ليخزي» که يکي از آن منافع، رسوا کردن يهودي‌هاي بني‌نضير است که اينها «بالکل» مستأصل بشوند هم از نظر خانه و هم از نظر منافع درآمد خود به نام باغ‌ها که به او دل بسته بودند و این ضمير {أَوْ تَرَكْتُمُوهَا} هم به آن {مَا} برمي‌گردد، چون {مَا} منصوب است: {مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا} این ضمير {تَرَكْتُمُوهَا}، به آن {مَا} برمي‌گردد و سرّ تأنيث آن هم به اعتبار کلمه لینه است {أَوْ تَرَكْتُمُوهَا}

قَائِمَةٌ عَلَى أَصُولِهَا فَيَاذُنِ اللَّهِ} و برای فوائدی که {و لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ} که این {و لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ} عطف بر محذوف است.

«و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

[1]. سوره انفال, آیه 17.

[2]. سوره انفال, آیه 17.

[3]. سوره فتح, آیه 10.

[4]. سوره نساء, آیه 80.

[5]. سوره نساء, آیه 78.

[6]. سوره شعراء, آیه 128 و 129.

[7]. سوره شعراء, آیه 130.

[8]. سوره شعراء, آیه 131 - 137.

[9]. سوره شعراء, آیه 137 - 139.

[10]. ر. ک: تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان), ج 6, ص 113.

[11]. التفسیر الکبیر, ج 29, ص 503.

[12]. سوره نازعات, آیه 25 و 26.

[13]. سوره فاطر, آیه 28.

[14]. سوره شمس, آیه 3.

[15]. ر. ک: نهج البلاغة (للصبحي صالح), خطبه 108.

[16]. سوره نساء, آیه 66.

[17]. سوره مجادله, آیه 5.

[18]. سوره , آیه.

[19]. سوره , آیه.

[20]. من لا يحضره الفقيه، ج1، ص132.

[21]. التفسير الكبير، ج29، ص503.

[22]. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج4، ص501.

برچسب